

# نگاهی به کتاب علمای مجاهد

• محمد اصغری نژاد

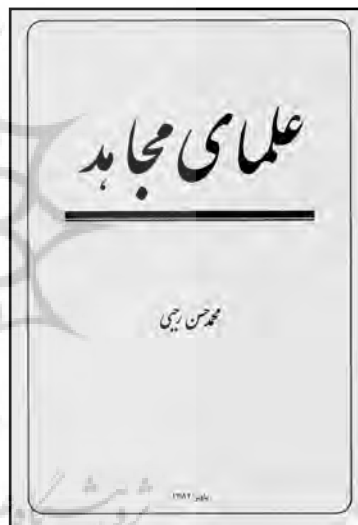
استعماریا استبداد است. (ر. ک: ص دوازده)  
فایدهٔ تدوین مجموعهٔ علمای مجاهد را ناشر، این‌گونه  
عنوان کرده است:

«این کتاب می‌تواند نشان دهد که علمای اسلام خصوصاً  
علمای شیعه همواره علیه استبداد و استعمار در سرزمین‌های  
اسلامی به ستیز برخاسته‌اند. از این جهت کمک فراوانی در  
روشن کردن ابعاد انقلاب اسلامی دارد.» (ص هفت و هشت).  
گسترهٔ جغرافیایی مطرح شده در این اثر بخش عمده‌ای از  
جهان اسلام است. (ر. ک: ص سیزده). و مقطع تاریخی آن از  
نیمهٔ دوم قرن دهم تا سال‌های اخیر است (همانجا). در نگارش  
بیوگرافی‌ها بنابر اختصار و ایجاز بوده است، ولی برخی از آنها  
طولانی شده است (همانجا).

منابع زندگینامه‌ها که به رقم ۲۵۶ می‌رسد و نشانگر وسعت  
کتابشناسی مؤلف است - مقالات، کتاب‌ها،  
دایرة‌المعارف‌های ایرانی و خارجی است؛ به این صورت که در  
شرح حال برخی از افراد که زندگیشان در دایرة‌المعارف‌های  
فارسی آمده، عیناً اقتباس و تلخیص شده و یا بعضاً مطالبی بر  
آنها افزوده گردیده است. برخی از شرح حال‌ها عیناً ترجمه از  
دایرة‌المعارف‌ها و یا زندگینامه‌های خارجی است که به جهت  
حفظ یکدستی ساختار مقالات، تلخیص و یا تغییرات اندکی در  
آنها اعمال شده است. برخی از مقالات این مجموعه نیز گزیدهٔ  
یک کتاب و یا یک مقاله بلند است در حالی که منابع بیشتری  
دربارهٔ مترجم و وجود داشته است. (ر. ک: ص سیزده)

در ترجمهٔ متون خارجی از برخی از مترجمان استفاده شده  
و چند مقاله را کسان دیگری غیر از مؤلف نوشته‌اند. (ر. ک: ص  
شانزده)

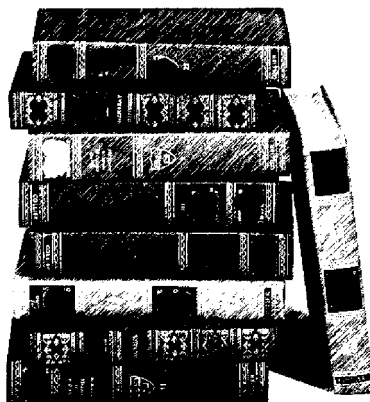
خلاصه آنکه به ادعای مؤلف در کتاب علمای مجاهد از  
صدها دانش‌آموختهٔ حوزه که نامشان در منابع معتبر آمده و گام



• محمد حسن رجبی، علمای مجاهد،  
تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ  
اول، ۱۳۸۲، ۵۵۷ ص، وزیری.

کتاب علمای مجاهد پیرامون صدها تن از دانش‌آموختگان حوزه  
است که به گونه‌ای علیه استعمار یا استبداد وابسته و اکنشی  
نشان داده‌اند؛ در حد عمل یا قول یا حتی با نگارش مقاله و صدور  
فتوا.

مؤلف، عنوان «عالم» را بر کلیهٔ کسانی که در حوزه‌های  
علمیه و مدارس دینی درس خوانده‌اند، اطلاق کرده است.  
بنابراین شامل هر شخصی که کوتاه زمانی به دروس حوزوی  
پرداخته است، می‌شود و همهٔ فرق اسلامی - اعم از قدیم و  
جدید را دربر می‌گیرد. منظور مؤلف از «مجاهدت» هرگونه  
تلاش و کوشش سیاسی برجسته به صورت نظری و عملی در  
مقابله با همهٔ صور نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی



برجسته‌ای در راه مبارزه با استعمار یا استبداد برداشته‌اند و در نیمه دوم قرن دهم تاکنون در جهان اسلام (یا بخش عمده آن) می‌زیسته‌اند، سخن به میان آمده است و توجهی به سطوح علمی و گرایش‌های مذهبی، کلامی و فرقه‌ای آنها نشده است.

#### نقد و نظر

##### ۱. اکتفا به رقم اندک (یک بام و دو هوا)

گستره جغرافیایی دانشنامه حوزویان معارض - و به تعبیر مؤلف علمای مجاهد بخش اعظم جهان اسلام است. یعنی، از اندونزی در منتهی‌الیه شرق آسیا شروع شده و ترکستان شرقی (ایالات غربی مسلمان‌نشین چین)، ترکستان غربی (کشورهای آسیای میانه)، شبه قاره هند (هند، بنگلادش و پاکستان)، قفقاز، تاتارستان، افغانستان، ایران، عراق، عربستان، یمن، ترکیه، سوریه، فلسطین، لبنان، اردن، مصر، سودان، لیبی، مراکش، الجزایر، تونس، نیجریه و مناطقی از آفریقای غربی و شرقی را شامل می‌شود. (ص سیزده)

از نظر زمانی نیز شامل نیمه دوم قرن دهم هجری تا قرن حاضر می‌شود. و از سویی سطح علمی خاصی هم منظور نبوده، از مراجع تقلید و اهل فتوا تا روحانیون عادی را دربر می‌گیرد. عوامل سه‌گانه فوق - یعنی گستره زمانی و مکانی و افرادی - مستلزم آن است که حجم این کتاب چندین و دستکم چند برابر میزان فعلی آن، و به طبع شماره افراد و به تعبیر مؤلف «علمای مجاهد» - بسیار فزونتر شود، اما ایشان به رقمی بسیار کمتر بسنده کرده و فقط در مجموع جهان اسلام، به زندگینامه ۵۴۲ تن - یا حدود آن در صورت وقوع اشتباه - به شرح ذیل پرداخته است:

ایران (۱۵۹ نفر)؛ عراق (۴۶ نفر)؛ افغانستان (۷۶ نفر)؛ هند (۸۶ نفر)؛ شبه قاره هند (۷ نفر)؛ هند و پاکستان (۳ نفر)؛

بنگلادش (۱ نفر)؛ سودان (۳ نفر)؛ مؤمن آباد شوروی سابق (۱ نفر)؛ الجزایر (۸ نفر)؛ عربستان (۱ نفر)؛ مصر (۱۰ نفر)؛ فلسطین (۷ نفر)؛ مراکش (۱۱ نفر)؛ لیبی (۶ نفر)؛ ترکیه (۱۳ نفر)؛ آفریقا (۶ نفر)؛ آفریقای غربی (۲ نفر)؛ قفقاز (۱۷ نفر)؛ ترکستان (۲۰ نفر)؛ تاتارستان (۱۱ نفر)؛ داغستان (۸ نفر)؛ چین (۲ نفر)؛ سوریه (۱۲ نفر)؛ نیجریه (۲ نفر)؛ مالزی (۱ نفر)؛ پاکستان (۲ نفر)؛ عمان (۳ نفر)؛ عثمانی سابق (۶ نفر)؛ گامبیا (۱ نفر)؛ لبنان (۶ نفر)؛ باشقیرستان و تاتارستان (۱ نفر)؛ اندونزی (۲ نفر).

اگر فقط به علما و اصلاحگران و حوزویان کشور ایران - از نیمه دوم قرن دهم تاکنون که نهضتی به پا کرده یا فعالیت سیاسی بارزی داشته‌اند بپردازیم، رقمی به مراتب بیش از آنچه مؤلف برای جهان اسلام در طی بیش از چهار قرن و نیم منظور کرده، به دست می‌آید. حتی اگر تنها به نهضت‌ها و حرکت‌هایی که در طول هشتاد سال اخیر در ایران رخ داده، نظر بیفکنیم باز با هزاران تن از اهل حوزه - اعم از آنکه در رتبه بالای علمی باشند یا نه - مواجه می‌شویم که فعالیت سیاسی چشمگیری در جریان حجاب‌زدایی رضاخان، نهضت ملی شدن صنعت نفت، قیام پانزده خرداد ۴۲ و پس از آن تا پیروزی انقلاب و سپس جنگ تحمیلی هشت ساله داشته‌اند. باز اگر فقط به نقش و تأثیر عملی روحانیون و طلاب شیعه در رویارویی با تهاجم و سلطه رژیم بعث عراق علیه ایران که در واقع تهاجم همه سویه استکبار شرق و غرب علیه انقلاب اسلامی و در راستای نابودی و شکست آن بود داشته‌اند، توجه کنیم، با رقم ۳۵۹۷\* شهید که دستاورد بسیار ارزنده‌ای در تاریخ روحانیت است، مواجه می‌شویم. به طبع اگر به بیوگرافی این تعداد شهید بپردازیم - که تا حدود زیادی توسط ارگان‌های مختلف صورت گرفته و منتشر شده است - کتابی پر حجم‌تر از کتاب «علمای مجاهد» خواهیم داشت. ولی

مؤلف به هیچ یک از شهدای دفاع مقدس نپرداخته است. در رخداد‌های بعد از جنگ تحمیلی که روحانیون و طلاب نقش بارزی در آنها داشته‌اند، هم هیچ سخن نگفته است. روحانیون و طلاب بعد از پیروزی انقلاب، در تقویت و تشکیل دولت موقت و دولت شهید رجایی و دولت‌های بعدی و تأسیس نهادها و ارگان‌ها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی و گروه‌ها فعالیت‌های زیادی داشته به گونه‌ای که بدون وجود آنها اساس و بنیان نهال نورسیده انقلاب رشد نکرده، نیست و نابود می‌شد.

مؤلف به جز تعدادی اندک و محدود، از مابقی آنها سخنی به میان نیاورده است. نیز از روحانیونی که در بعد عملی در پیروزی انقلاب - از بدو نهضت امام خمینی (ره) تا ۲۲ بهمن ۵۷ - تحرک چشمگیری داشته‌اند، صحبت نکرده است.

شاید پنداشته شود که عدم توجه مؤلف به این خیل عظیم کافی نبودن اطلاعات وی از بیوگرافی آنها بوده و برای همین به بیوگرافی‌های ناقص نپرداخته است.

در پاسخ آن می‌گوییم: پس چرا در کتاب «علمای مجاهد» شرح حال‌هایی ذکر شده که اطلاعات مؤلف از صاحبان آنها بسیار اندک یا ناقص و محدود بوده است؟ نمونه: آخوند زاده، محمدعلی (ص ۹)؛ آقامیرزا معصوم (ص ۱۸)؛ آق‌ایشان (ص ۱۹)؛ احمدجان (ص ۴۱)؛ افغانی، قاضی عبدالصمد (ص ۶۷)؛ امام جمعه، آقا سید حسن (ص ۷۵)؛ بادکوبه‌ای، شیخ حنیفه (ص ۹۲)؛ بوسیفی، محمد (ص ۱۲۱)؛ بیگ (ص ۱۳۷)؛ توزو نینی، مبارک (ص ۱۴۸)؛ رحمت‌الله (ص ۲۲۷)؛ سماوی، محمد مهدی (ص ۲۴۴) و جز آن که فراوان است.

بِه نظر می‌رسد که بسنده کردن مؤلف به علمای مجاهد به تعبیر مؤلف - معروف و مشهور که اسامی آنها بیشتر از سایرین در منابع و مآخذ عنوان شده، علت اصلی روگردانی ایشان از دیگران بوده است. این به این معنا نیست که مؤلف تمامی علمای مجاهد به تعبیر ایشان - مشهور را عنوان کرده است. نامبرده خود در این باره گوید: «شرح حال برخی از علمای نامدار فراموش شده و یا به دلیل کمبود فرصت، در این ویرایش نیامده...» (ص سیزده)

۲. یکسان نبودن حجم مقاله‌ها  
مقالات هر دانشنامه و دایرةالمعارفی از نظر حجم و کمیت تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارد و این امری طبیعی و شایع است. این موضوع وقتی به صورت یک معضل نمود پیدا می‌کند که نویسنده دانشنامه‌ای ادعا کند بنای او در کمیت مقالات اختصار بوده است. مؤلف علمای مجاهد همین گونه ادعا کرده، گفته است: «در نگارش شرح حال‌ها بنا بر ایجاز و

اختصار بوده، اما گاهی برخی از آنها طولانی شده‌اند.» (ص ۱۳). و نباید از یاد برد که «بسیاری از این شرح حال‌های بلند اختصاص به برجسته‌ترین علما دارند، اما... الزاماً در برخی موارد با شهرت و پیشینه سیاسی آنها نسبتی ندارد.» (ص ۱۳). یعنی گاهی شخصیتی مشهور نبوده اما حجم مقاله‌اش زیادتر از افرادی شده که مشهور بوده‌اند و بالعکس.

#### نقد و نظر

اگر کوتاه‌ترین مقاله‌های این مجموعه را همسو با بنای مؤلف در راستای ایجاز و اختصار بدانیم، مابقی را باید خارج از آن فرض کنیم. کوتاه‌ترین مقاله‌ها کمتر از یک ستون تا حدود یک ستون است.

مابقی مقاله‌ها از حد فوق تجاوز می‌کنند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آنافندی: ۱ ص و ۳/۴ ستون / آخوند صاحب سوات: ۱ ص و ۳/۴ ستون / آشتیانی، میرزا محمدحسن: کمتر از ۲ ص / استرآبادی، میرزا مسیح: کمتر از ۲ ص / شبیبی، شیخ محمدباقر: کمتر از ۲ ص / ابن بایس، عبدالحمید: ۲ ص و ۱/۴ ستون / اشورمه‌ای، شیخ منصور: اندکی بیش از ۲ ص / بنا، حسن: اندکی بیش از ۲ ص / بریلوی، سید احمد: ۲ ص و بیش از ۱/۴ ستون / بهار، شیخ احمد: نزدیک به ۱/۴ ص / سندی، عبدالله: ۳ ص و چند سطر / شهرستانی، سید هبة الدین: ۳ ص و چند سطر / کاشف الغطاء، شیخ محمدحسین: ۳ ص و چند سطر / بهشتی، سید محمد: ۳ ص و ۱/۴ ستون / نورسی، شیخ سعید: بیش از ۳ ص / اصفهانی، آقا سید ابوالحسن: ۳/۴ ص / خیابانی، شیخ محمد: ۳ ص و (استون / صدر، سید محمدباقر: نزدیک به ۳/۴ ص / مطهری، مرتضی: بیش از ۳/۴ ص / طباطبایی، سید محمد: حدود ۳/۴ ص / ربانی شیرازی، عبدالرحیم: نزدیک به ۳/۴ ص / بهبهانی، سید عبدالله: نزدیک به ۴ ص / خالصی زاده، شیخ محمد: نزدیک به ۴ ص / فلسفی، محمدتقی: ۴ ص و چند سطر / قاضی طباطبایی، سید محمدعلی: ۴ ص و چند سطر / اصفهانی، حاج آقا نورالله: ۴ ص / میرزای شیرازی، محمدتقی: ۴ ص و ۱۳ سطر / نیازی، غلام محمد: نزدیک به ۴/۴ ص / شرف‌الدین عاملی، سید عبدالحسین: ۴ ص و یک ستون و چند سطر / صدر، امام موسی: نزدیک به ۴/۴ ص / محمود حسن: بیش از ۴/۴ ص / لاری، سید عبدالحسین: بیش از ۵ ص / میرزا کوچک جنگلی، یونس: بیش از ۵ ص / شیخ شامل: بیش از ۵/۴ ص / طالقانی، سید محمود: بیش از ۵/۴ ص / الجزایری، امیر عبدالقادر: بیش از ۵/۴ ص / اسدآبادی، سید جمال: حدود ۱/۶ ص / آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم: بیش از ۶/۴ ص / امین‌الحسینی، حاج محمد: نزدیک به ۸ ص و ۱ ستون / کاشانی، سید ابوالقاسم: بیش از ۸ ص و نیم / ابوالکلام آزاد، محیی‌الدین:

نزدیک به ۱۰ ص .

بنابراین حجم مقاله‌ها متفاوت است و تناسبی میان آنها وجود ندارد: برخی - که تعداد آنها فراوان است - بسیار کوتاه و برخی در حد چند صفحه مقاله - در قطع رقعی یا وزیری - و پاره‌ای در حد چندین صفحه مقاله - در قطع رقعی یا وزیری - و یک نمونه (یعنی شرح حال ابوالکلام آزاد) نیز در حد بیش از ۳۰ صفحه رقعی (و کمتر از آن در قطع وزیری) حجم و گنجایش دارد.

### ۳. منابع مقاله‌ها

بسیاری از مقاله‌ها با آنکه طولانی یا نسبتاً طولانی است، یک منبع دارد و بسیاری از مقاله‌ها با آن که کوتاه یا نسبتاً کوتاه است، دو یا چند منبع دارد که در ذیل به نمونه‌هایی از هر دو گروه اشاره می‌کنیم:

- آخوندزاده، محمدعلی (ص ۹)، کمتر از نصف ستون است و دو منبع دارد؛

- آخوندزاده تگابی، حمیدالله (ص ۹) نزدیک به یک ستون است و چهار منبع دارد؛

- آخوند عبدالرحمن (ص ۱۱)، تقریباً نصف ستون است و دو منبع دارد؛

- آقا میرزا معصوم (ص ۱۸)، کمتر از نصف ستون است و سه منبع دارد؛

- احمد املا (ص ۳۸)، نزدیک به یک ستون است و هفت منبع دارد؛

- استرآبادی، سید نصرالله (ص ۴۴)، کمتر از یک ستون است و چهار منبع دارد؛

- اسحاق زایی قندهاری (ص ۴۶)، نزدیک به نصف ستون است و سه منبع دارد؛

- اشرفی، حاج ملامحمد (ص ۵۳)، یک ستون است و هفت منبع دارد؛

- ایشان مدلی (ص ۹۱)، نزدیک به یک ستون است و پنج منبع دارد؛

- بادکوبه‌ای، شیخ حنیفه (ص ۹۲)، تقریباً یک ستون است و سه مأخذ دارد؛

- بیدآبادی، حاج سید اسدالله (ص ۱۳۶ و ۱۳۷)، کمتر از یک صفحه است و نه منبع دارد؛

- خاتون‌آبادی، میرسید محمد (ص ۱۸۴)، کمتر از یک ستون است و شش مأخذ دارد؛

- خلیلی، حاج میرزا حسین (ص ۱۹۶ و ۱۹۷)، کمتر از یک صفحه است و نه منبع دارد

و از آن سو:

- آنا افندی (ص ۱ و ۲)، بیش از یک صفحه است و یک منبع دارد؛

- آشتیانی، میرزا هاشم (ص ۱۵ و ۱۶)، نزدیک به یک صفحه و نصف ستون است و یک منبع دارد؛

- ابوالکلام آزاد (ص ۲۶ - ۳۶)، سه منبع دارد؛

- اسدآبادی، سید جمال‌الدین (ص ۴۷ - ۵۳)، سه منبع دارد؛

- امین‌الحسینی، حاج محمد (ص ۷۸ - ۸۶)، یک منبع دارد؛

- بارونی، سلیمان (ص ۹۴ - ۹۶)، یک منبع؛

- باهنر، محمد جواد (ص ۹۷ - ۹۹)، یک منبع؛

- برغانی، ملامحمد تقی (ص ۱۰۲ - ۱۰۴)، یک منبع؛

- بریلوی، احمد رضا (ص ۱۰۶ - ۱۰۸)، یک منبع؛

- بهار، شیخ احمد (ص ۱۲۱ - ۱۲۳)، یک منبع؛

- بهبهانی، سید عبدالله (ص ۱۲۷ - ۱۳۱)، یک منبع؛

- بهشتی، سید محمد (ص ۱۳۲ - ۱۳۵)، یک منبع؛

- خیابانی، شیخ محمد (ص ۱۹۹ - ۲۰۳)، یک منبع؛

- سعیدی، سید محمدرضا (ص ۲۳۹ - ۲۴۲)، یک مأخذ؛

- شرف‌الدین عاملی، سید عبدالحسین (ص ۲۵۶ - ۲۶۱)، سه مأخذ؛

- صدر، امام موسی (ص ۲۸۶ - ۲۹۰)، یک منبع؛

- طالقانی، سید محمود (ص ۲۹۹ - ۳۰۵)، دو مأخذ؛

- فلسفی، محمد تقی (ص ۳۴۰ - ۳۴۴)، یک منبع؛

- قاضی طباطبایی، سید محمدعلی (ص ۳۴۹ - ۳۵۳)، یک مأخذ؛

- لاری، سید عبدالحسین (ص ۴۱۷ - ۴۲۲)، یک منبع؛

- محلاتی، شیخ بهاء‌الدین (ص ۴۴۳ - ۴۴۶)، یک مأخذ؛

### ۴. یکسان نبودن استحکام مطالب

مطالب مقاله‌ها از نظر استحکام و اتقان مختلف است و شامل گفته‌ها و نوشته‌های قابل قبول یا نسبتاً قابل قبول تا اموری که ماوراءالطبیعی و باطنی است و چگونگی و اثبات آنها به آسانی امکان پذیر نیست، می‌شود ولی مؤلف به تبع مأخذی که از آنها بهره برده، عیناً منعکسشان کرده است. به نمونه‌های قابل مناقشه‌ای که نگارنده با آنها برخورد کرد، اشاره می‌کنیم: □ ذیل ترجمه امر تسری، ثناءالله (ص ۷۶) گوید: «در

از مقامات باطنی انسان می‌باشد و اثبات وجود آن در انسان به سادگی امکان پذیر نیست.

□ مؤلف درباره مهدی سودانی نیز این گونه طی طریق کرده، گوید: «او با زهد و تدین فراوان... به تحصیلات مذهبی و دینی پرداخت و... به سبب پرهیزکاری و کراماتش شهرتی روزافزون... به دست آورد...» (ص ۲۴۸). این در حالی است که به اعتراف بسیاری از محققان مهدی سودانی از مدعیان مهدویت بوده است. با این حال چگونه می‌شود دارای کرامت - که بزرگداشت صاحب کرامت در پرتو کارهای خارق العاده است - باشد؟! آیا می‌توان تصور و باور کرد که خداوند حکیم امور خارق العاده و مافوق بشری را به دست کسی که خود را منجی آخر الزمان می‌داند، جاری سازد؟!.

درباره «فیض آیات»، (م ۱۳۷۵ ق) گوید: «عمر طولانی و پربرکت وی همراه با جهادهایی که انجام داده، قداست ویژه‌ای به او بخشیده بود... پیشگویی می‌کرد که پریشان حالی و بلای بزرگی در انتظار مردم افغانستان است... او هم چنین به روابط و مناسبات بسیار دوستانه افغانستان با روسیه در آینده اشاره کرد و از یکی شدن دو کشور سخن به میان می‌آورد.» (ص ۳۶۵)

آیا تجاوز گسترده شوروی سابق به افغانستان ناقض پیشگویی فیض آیات نیست؟!.

- درباره «لادیکلی (م ۱۹۶۹ م)» گوید: «سرانجام خدمت نظامی او به پایان رسید و به زادگاه خود بازگشت و... با تمام وجود برای کسب رضای الهی... تلاش نمود... وی تلاش نمود که طریق صواب را به مردم بنمایاند. به اذن خداوند... در تصوف به درجات و مقامات عالی رسید.» (ص ۴۱۷).

- درباره محمود حسن گوید: وی مجاهدی رهنما و شیخ طریقت... بود که علاوه بر علم و شرف و دینداری، و جاهت و شکوه دنیایی نیز داشت... محمود حسن، انسانی مصلح، عالم و شیخ طریقت بود... در بلنجه‌متی و دورنگری و عزم و اراده و عشق به جهاد در راه خدا، از آیات الهی بود...» (ص ۴۵۱ به بعد).

جالب آنکه محمود حسن با کسانی چون رشید احمد گنگوهی - که وهابی مسلک بود و افکار و عقاید باطلی داشت و باعث گمراهی توده مردم هند شد - ولی متأسفانه مؤلف در ص ۴۵۲ از او و همفکرانش به عنوان «علما و اکابر مشایخ هندوستان» یاد کرده - رابطه داشته است. محمود حسن در کتاب جهاد المقل از شاه اسماعیل دهلوی - که در این نقد به شرح حال مفتضحانه او و کتاب تقویة الایمان او که آکنده از

۱۳۲۶ ق میرزا غلام احمد قادیانی [مؤسس فرقه ضاله قادیانیه] در یک مبارزه جویی دعا کرد که خداوند هر کدام از آن دو [منظور از فرد دوم ثناء الله امرتسری است] را که دروغگو و پیرو باطل باشند، به مرضی چون طاعون یا هیضه مبتلا کند و او را زودتر بمیراند. و پس از مدتی کوتاه میرزا غلام احمد به همین بیماری دچار شد و درگذشت در حالی که شیخ ثناء الله تا چهل سال بعد از آن زنده ماند.»

اینکه واقعاً غلام احمد در پی آن ماجرا مرده تا وسیلهٔ رسوایی وی فراهم گردد، مشخص نیست. از آن سو مگر رقیب وی یعنی امرتسری مذهب و فرقهٔ خداپسندانه‌ای داشته که تا چهل سال بعد زنده ماند؟! همان گونه که از ترجمهٔ وی فهمیده می‌شود، وی از علمای اهل سنت دیوبند و در مسأله اسماء و صفات الهی بر مذهب شیخ ولی الله دهلوی - که وهابی مسلک بود یا گرایش‌های این چنینی داشت - بود.<sup>۱</sup>

□ ذیل ترجمه بلوکانی، شیخ محمد گوید: «فرماندهی عالی این جنبش توده‌ای و نظامی را [که در ایالات جنوبی داغستان رخ داد] شیخ محمد بلوکانی... عهده‌دار بود که به خاطر خلوص و استحکام عقاید دینی خود، نفوذ عمیق و گسترده‌ای در میان مردم داشت.» (ص ۱۱۸)

نقد: خلوص و ریشه دوانیدن عقاید اسلامی در روح و نفس آدمی از جمله امور باطنی است و اثبات آن در انسان به سادگی امکان پذیر نیست؛ فقط آثار و علایم آن را می‌توان در رویکردها مشاهده کرد.

□ ذیل بیوگرافی دهلوی، عبدالعزیز گوید: «در تعبیر رؤیا چنان چیره دست بود که هر چه را تعبیر می‌کرد، همان پیش می‌آمد.» (ص ۲۱۸)

نقد: نگارنده در اینکه عبدالعزیز دهلوی - که یک وهابی افراطی بود و مواضع خصمانه و عناد وی علیه تشیع و مکتب علوی در کتاب تحفه اثنی عشریه به طور آشکاری دیده می‌شود - از چنین تبخری برخوردار بوده، جداً تردید دارد و شاید این ویژگی را طرفدارانش به منظور هر چه بیشتر مقدس جلوه‌دادنش به او نسبت داده‌اند. وانگهی نگارنده درک نمی‌کند که در دایرة المعارف - یعنی کتابی که به تعبیر مؤلف از عالمان مجاهد باید سخن به میان آید و نگاه اصلی به رویکردهای سیاسی است - چرا باید از این گونه امور سخن به میان آید؛ اموری که حسی نیست و اثبات و انتساب آنها به افراد به راحتی امکان پذیر نمی‌باشد.

□ ذیل ترجمهٔ سندی، عبیدالله گوید: «زندگی را... با توکل بر خدا و رضا به قضای او گذراند.» (ص ۲۴۶).

نقد: توکل و رضا که دو ویژگی بسیار بزرگ و مثبت است -

کرد و تقریباً تمامی آنها را نابود ساخت. به دنبال این پیروزی، آوازه شیخ منصور در سراسر قفقاز پیچید و بر شمار مریدانش افزوده شد.» (ص ۵۵)

نقد: ظاهراً از حکایت فوق فهمیده می شود که شیخ منصور یک تنه با روس ها که به تصریح مؤلف نیروی بزرگی بودند به مبارزه پرداخت و اکثر آنها را از بین برد. برای همین پرآوازه و به طرفدارانش افزوده شد.

خواننده با خواندن این حکایت به یاد افسانه زورومی افتد که به طرز معجزه آسایی از دشمنانش می گریخت و ضربه کاری بر آنها وارد می ساخت. بنابراین در صحت آن شک و تردید زیادی به وجود می آید و غیر قابل اعتماد می شود. به ویژه آنکه ماموریت شیخ منصور «در یک رؤیا به وی ابلاغ شده بود... در آن، پیامبر اسلام (ص) به او فرموده بود تا جنگ مقدس (غزه) را بر ضد کفار متجاوز آغاز کند.» (ص ۵۴) اشورمه ای خود در این باره می گوید: «روزی صدایی نهانی که گویی از جانب حضرت پیغمبر بود، به من رسید که خطاب به من گفت: «ای منصور، کسانی را که غافل مانده یا دنبال استدلال می گردند به راه راست هدایت کن.»<sup>۳</sup>

ماموریت ادعا شده در خواب به اشورمه ای ابلاغ شده بود و همان گونه که اهل اطلاع واقف هستند، بسیاری از رؤیاها صحیح نیست و بسیاری از آنها هم باید تأویل شود. درست است که طبق برخی از احادیث، شیطان به صورت پیامبر (ص) متمثل نمی شود اگر کسی آن حضرت را در خواب ببیند، رؤیایش صحیح و درست است، ولی اشورمه ای در اینکه آن حضرت را دیده باشد، یقین نداشته، تردید خود را با کلمه «گویی» - یا نظیر آن بر فرض اینکه اصل گفته اش به زبان عربی یا به زبانی دیگر باشد - ابراز داشته است. لذا شاید شخص دیگری را در رویا دیده و با او سخن گفته بود. بر این اساس، اصل و پایه قیام و ماموریت ابلاغ شده به او از سوی پیامبر (ص) مورد تردید قرار می گیرد.

نکته دیگری که باعث می شود تردید انسان به صحت رؤیای مزبور بیشتر شود، مطلبی است که در دنباله گفت و گوی اشورمه ای با حضرت پیامبر (ص) - البته به ادعای وی - رخ داده است: اشورمه ای می دانسته توان انجام چنان ماموریت خطیری را ندارد. لذا عذر تراشی کرد، اما پیامبر (ص) به او قوت قلب داده، فرمود: «انجامش را آغاز کن، قدرت به تو خواهد رسید.»

گویا در پی سخن پیامبر (ص) - به ادعای اشورمه ای - جنبش وی آغاز شد و به طبع می بایست فرجام مطلوبی داشته باشد ولی چنین نشد و او شکست خورد. زیرا ابزار و ادوات مناسب

کفیات است و ما به آن اشاراتی داشته ایم - دفاع کرده است. (ر. ک: ص ۴۵۶).

آیا از چنین شخصیتی می توان تحت عنوان «شیخ الهند، عالم، عارف، محدث و...» یاد کرد؟!

- درباره «مرجانی، شهاب الدین» که مؤلف به طور صریح اعلام داشته وهابی است، گوید: «شهاب الدین مرجانی بزرگترین و موفقترین عالم تاتار، نقش مهمی در هویت بخشیدن به قوم تاتار داشت... عمر خود را در مبارزه برای رهایی علمای اسلام و مسلمانان از جزم اندیشی و... صرف کرد... او تأثیر عمیقی بر اسلام روسیه گذاشت...» (ص ۴۶۲).

۵. مدایح نابجا، شخصیت های قابل تأمل  
مدح ها و تعریف های اغراق آمیز خصوصاً از افرادی که مذاهب نادرست و گرایش های فرقه ای باطل داشته یا ادعاهای غیر قابل پذیرش داشته اند، از جمله ضعف های کتاب علمای مجاهد است که به نمونه هایی از آن می پردازیم: \*

□ در ضمن شرح حال ابوالمعالی، ثابت گوید: «وی با اعتماد کامل و ایمانی راسخ به احیای سنت سنیة پیامبر اسلام (ص) همت گماشت و از بدعت ها روی برتافت و با تمام توان و وجود به مقابله با بدعت گذاران و کسانی که سعی در اخلال در دین داشتند، شتافت.» (ص ۳۷)

نقد: همان گونه که از متن مقاله فهمیده می شود ابوالمعالی حنفی مذهب و از پیروان ابوحنیفه بود. و همگان اطلاع دارند که از عوامل مهم در این فقه ابزار قیاس است که در فقه شیعه و برخی از مذاهب دوام نیافتة اهل تسنن چون مذهب اوزاعی (م ۱۵۷ هـ.) که به نظر مالک بن انس از بوحنیفه عالم تر بود<sup>۲</sup> سخت مورد نکوهش است؛ زیرا احکامی که جزو دین و قرآن و سنت نیست، در پرتو قیاس داخل دین می شود و این خود ریشه بسیاری از بدعت هاست. با این حال چگونه می توان گفت که ابوالمعالی «به احیای سنت سنیة پیامبر اسلام (ص) همت گذاشت و از بدعت ها روی برتافت و با تمام توان... به مقابله با بدعت گذاران... شتافت»؟!

□ پیامبرانی برخی از مبارزات اشورمه ای، شیخ منصور و پیامد آن گوید: «ژنرال پاول... فرمانده نیروهای روسیه در قفقاز به محض اطلاع از قیام شیخ منصور، نیروی بزرگی به کوه ها و جنگل های چچن اعزام داشت تا او را به اسارت در آورند. روس ها بر [محلّی به نام] «الدی» هجوم آوردند و آنجا را سوزاندند و با خاک یکسان کردند ولی شیخ منصور گریخت و در یکی از نقاط جنگلی، نیروهای روسی را غافلگیر

شیوه‌ای وجود داشته که به طبع در «علمای مجاهد» هم منعکس شده است.

■ ذیل شرح حال بستوی، جعفر علی گوید: «خداوند افراد زیادی را بر دست او هدایت فرمود چنانکه ایمان دوباره در دل‌های آنها ریشه کرد و به ادای فرایض نماز و روزه و اجتناب از گناهان توفیق یافتند.» (ص ۱۱۱)

نقد: مسلماً منظور نویسنده از «هدایت» هدایت به راه و روش درست است. و لازمهٔ این رویکرد، داشتن افکار و عقاید صحیح و دوری از افراط و تفریط است که متأسفانه در جعفر علی بستوی وجود نداشت، زیرا همان گونه که در متن کتاب آمده است بستوی «از شیخ اسماعیل بن عبدالغنی دهلوی دانش آموخت. سپس به ملازمت احمد بن عرفان بریلوی پیوست و در سفر و حضر همراهش بود.»

از آنجایی که هر دو استاد و ملازم، از بزرگان و سران گمراهی بوده و مواضع ضد شیعی متعصبانه و تند داشتند،<sup>۷</sup> به طبع شاگرد ایشان هم متأثر از افکار و عقاید و استراتژی خشک و متحجرانهٔ آنها بوده است. با این حال چگونه می‌توان گفت که خداوند افراد زیادی را به دست او هدایت فرمود؟! آیا می‌توان در سرلوحهٔ ترجمه اش این عبارت را به کار برد: «از علمای ربانی و مجاهد هند»؟!

شایسته است در اینجا به طور کوتاه به شرح حال سید احمد بریلوی و شاه اسماعیل دهلوی و مواضع تند و افراطی آنها و پاره‌ای از عقایدشان بپردازیم تا قضاوت بهتری در مورد شاگردان و کسانی که متأثر از افکارشان بوده‌اند نظیر بستوی – بنماییم: سید احمد بریلوی یا بارلی در ششم صفر ۱۲۰۱ در جایی به نام «رای بریلی» از توابع اتارپرادش هند به دنیا آمد. وی نزد شاه عبدالعزیز دهلوی و شاه عبدالقادر دهلوی درس خواند و از شاه عبدالعزیز اخذ طریقت کرد. (ر.ک: ص ۱۰۹ کتاب).

از آنجایی که اساتید بارلی و هابی مسلک بوده یا مواضعی شبیه آنها داشته‌اند، سید احمد هم به شدت متأثر از این نوع طرز تفکر بود و برای همین واکنش‌های شدیدی علیه شیعیان هند انجام داد. البته برخی به طور مسلم او را و هابی مسلک می‌پندارند. احمد امین از این دسته به شمار می‌آید.<sup>۷</sup> وی در این باره گوید: «قام فی الهند زعیم و هابی اسمه السید احمد، حج سنة ۱۸۲۲ و هناک آمن بالمذهب الوهابی و عاد الی بلاده فنشر هذه الدعوة فی پنجاب»<sup>۸</sup> آقای فقیهی نیز به تبع احمد امین همین گونه سخن گفته است.<sup>۹</sup> در دایرة المعارف بزرگ اسلامی نیز این نظر مورد تأیید قرار گرفته، آمده است: «سید احمد از افکار و هابیان حجاز متأثر بود» (ج ۸، ص ۵۷۷) در جایی دیگر از همان مأخذ سید احمد این گونه توصیف شده

و کافی برای مقابله با روس‌ها نداشت. و از سویی عثمانی‌ها به او خیانت کردند و به اندازهٔ کافی مورد حمایت قرار نگرفت.<sup>۴</sup> از اینجا می‌تون استنتاج کرد که شخص رؤیت شده در خواب، حضرت پیامبر (ص) نبوده است. زیرا برخلاف وعده‌ای که داده بود، «قدرت» – که مشتمل بر عده و عدهٔ کافی است – به او واصل نشد.

■ ذیل ترجمهٔ امر تسری، ثناء الله (ص ۷۶) گوید: «مولانا امر تسری تیزهوش و سریع الجواب و در مناظره بسیار چیره دست بود و در رد فرقه‌های ضاله و محکوم کردن مبلغان آنها مهارت داشت. زبانش، رسا و قلمش توانا بود... همه جا با قدرت تمام به دفاع از عقاید اسلامی مشغول بود.»

نقد: چنانکه پیشتر اشاره شد، امر تسری از علمای اهل سنت دیوبند و از شاه ولی الله دهلوی تأثیر پذیرفته بود. آنچه به طور کوتاه و موجز دربارهٔ شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۵-۱۱۷۶ هـ.) می‌توان گفت، آنکه علیرغم پاره‌ای از گرایش‌های اصلاحی و صوفیانه‌ای که داشت، با شعار بازگشت به قرآن و سنت و طرد شرک و بدعت و با عنوان طرفداری از مسلمین، در قالب مکتب اهل حدیث و ابن تیمیه و طریقهٔ نقشبندیه، به عقاید مذهب شیعه حمله کرد و به درگیری‌ها و جدال‌های موجود میان سنی و شیعهٔ هند دامن زد و سنتی غلط و غیرمنطقی و مخالف دعوت اصلاح و وحدت مسلمانان برای پیروان خود به جا گذارد این در حالی بود که درگیری‌ها و خونریزی‌های شدیدی میان گروه‌های مختلف شیعه و سنی هند آن زمان جریان داشت.<sup>\*</sup> در برخی از مأخذ این نکته آمده که شاه ولی الله در دوران تحصیل خود در مدینه و حجاز با عقاید ابن تیمیه و مبادی فکری محمد بن عبدالوهاب آشنا شده بود. گفتنی اینکه وی خود را «قائم الزمان» می‌خواند.<sup>۵</sup>

امر تسری متأثر از چنین عالمی بود. بنابراین چگونه در مدح وی می‌توان گفت: «در رد فرقه‌های ضاله و محکوم کردن مبلغان آنها مهارت داشت و همه جا... به دفاع از عقاید اسلامی مشغول بود»؟!

مؤلف کتاب علمای مجاهد بدون هیچ گونه نقد و تحلیل دربارهٔ امر تسری، مطالب و مدایحی را که نویسندهٔ نزهة الخواهر پیرامون او گفته، عنوان کرده است. البته این نوع برخورد با مطالب شیوه مؤلف در همهٔ بیوگرافی‌ها و حداقل بسیاری از آنهاست که نگارنده به مطالعهٔ آنها موفق شده است. نهایت تلاشی که ایشان در این زمینه کرده، تلخیص یا تلفیق است، اما به حل تعارضات موجود و تحلیل یافته‌ها و نقد آنها و شخصیت‌های مطرح شده و بررسی نقاط مثبت و منفی آنها، توجهی نکرده است؛ مگر در مواردی که در منابع و مأخذ چنین

این زمان فرقه‌ای از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث می‌نامند... و در پس [= پی] اطفاء نور ملت و مذهب سبحان، کوشان‌اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده، هم مشرب خود نموده‌اند. استاد اول این طایفه در هندوستان، مولوی اسماعیل دهلوی است که... کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب نجدی را به زبان فارسی ترجمه کرده، به نام تقویة الایمان در هندشایع نموده و بعد از آن صراط مستقیم و غیره [از] رسائل را برای فریفتن مسلمانان و راهزنی اسلام تألیف نمود. [جالب آنکه آقای رجبی از کتاب‌های سید اسماعیل دهلوی این گونه یاد کرده است: «اگرچه شاه اسماعیل... فرصت کافی برای نگارش نداشت اما آثار مهمی به این شرح پدید آورد: ... تقویت ایمان... صراط المستقیم...» (ص ۲۱۵)] شاگردان او چون عبدالله غزنوی و نذیر حسین دهلوی [که در ص ۲۲۰ و ۲۲۱ کتاب علمای مجاهد از او تحت عنوان «عالم و محدث معروف هند» یاد شده است] و صدیق حسن خان بهوپالی ورشید احمد گنگوهی [که در ص ۴۰۹ و ۴۱۰ کتاب علمای مجاهد تحت عنوان «از محدثان و عرفای مجاهد هند» یاد شده است و آقای رجبی در جایی پیرامون او گوید: «از همان اوایل کودکی آثار نیکی و عظمت شخصیت در رشید احمد ظاهر بود...» و در جایی دیگر این گونه: «زندگی مولانا رشید احمد سراپا مطابق سنت نبوی بود...»] و بعضی افراد مدرسه دیوبندی و تلامذات اینها بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیاری از خلق الله را در دام تزویر خود آوردند. متاخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند. یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته، از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت مرحومه را از طبقه علما و صلحا و اولیا، مشرکان و مبتدعان گفتند. و فرقه دیگر به طریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته، عملاً حنفی می‌باشند، اما اعتقاداً با فرقه اولی هم‌منفس و هم‌قفس‌اند. سبب اخفاء این فرقه، اراده اضلال عوام مسلمان اخلاف است که در صورت اظهار و هابیت، نفرت خلق را مد نظر داشته، این حیلۀ اظهار خفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته‌اند و الحق به این حیلۀ مکر به مقصود خود رسیده‌اند... اکثر مخاطبه در این رساله [یعنی الاصول الاربعه] با همین فرقه است... ظاهرش [یعنی ظاهر این فرقه] به صلاح آراسته... و باطنش پر از خبثات طعن و لعن بر کافۀ امت مرحومه... و انکار از تقلید مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح طیبه و انکار از ایصال ثواب به ارواح اموات... و انکار شفاعت رسول اکرم (ص) به اذن الله و حرام دانستن سفر به زیارت او (ص)... و حرام دانستن توسل به ارواح انبیا و صلحا...» (ص ۱ و ۲)

است: «احمد رای بریلوی سید... جنگجوی مسلمان هندی و بنیانگذار طریقت محمدیه (فرقه و هابیان هند)» (ج ۷، ص ۴۲). هم چنین افزوده که «برخی از پیروان سید، مدعی مهدویت اویند و زنده و غایبش می‌پندارند.» (همانجا) برخی او را جاسوس بریتانیا هم دانسته‌اند.<sup>۱۰</sup> البته عبدالحی حسنی در کتاب نزهة الخواهر معتقد است که دشمنان وی به او چنین نسبتی داده‌اند. (ر.ک: دایرة المعارف بزرگ، ج ۷، ص ۴۲). اما وقتی به مواضع سید احمد می‌نگریم، اندیشه‌ها و رفتار سید و پیروانش را بسیار مشابه و هابیان می‌بینیم. برای نمونه همان گونه که در سده سیزده قمری اماکن مقدس حجاز و عراق مورد هجوم و هابیان قرار گرفت، جایگاه سید الشهدا نیز بارها توسط سید احمد و پیروانش مورد تاخت و تاز قرار گرفته، سوخته شد یا از بین رفت. سید احمد مخالف تفضیل حضرت علی (ع) و بزرگداشت امام حسین (ع) بود. حتی بر پایه برخی از گزارش‌ها پیروان سید احمد مبارزه با شیعیان را به جهاد با سیک‌ها مقدم می‌شمردند. (ر.ک: دایرة المعارف بزرگ، ج ۷، ص ۴۲) با این همه آیا می‌توان از سید احمد به عنوان «شهید، اصلاحگر انقلابی و مجاهد شبه قاره هند» یاد کرد؟! (ر.ک. ص ۱۰۹ کتاب) به تبع، شاگردان و مریدان سید احمد هم وضعیتی مشابه او داشته‌اند. نمونه آن حسن قنوجی است که مرید سید احمد بود و از عبدالعزیز دهلوی درس گرفت با این حال مؤلف بدون هیچ تحلیلی در مدح او به نقل از فرزندش گوید: «او در دینداری و پرهیزکاری و حق جویی و مبارزه با شرک و بدعت از آیات روشن الهی و نعمتی از سوی پروردگار بود.» (ص ۳۶۵)

شاه اسماعیل دهلوی نیز بهتر از بارلی نیست و شاید تأثیر منفی او در جهان اسلام کمتر از استادش سید احمد نباشد. شاه اسماعیل فرزند شاه عبدالغنی (فرزند شاه ولی الله دهلوی) بود و در ۱۲ ربیع الثانی ۱۱۹۳ هجری به دنیا آمد. اساتید وی عبارت‌اند از: پدرش، عمویش شاه عبدالقادر و سید احمد بارلی. شاه اسماعیل از جمله برجسته‌ترین یاران سید احمد و وفادارترین آنها بود. دست بیعت با سید داده بود و ارادت زیادی به او داشت و سرانجام در کنار استاد خویش کشته شد. (ر.ک: ص ۱۱۰ و ۲۱۴ و ۲۱۵). شاه اسماعیل در نشر افکار و هابیت در هندوستان تأثیر زیادی داشته است. کتاب وی به نام تقویت ایمان - که ترجمۀ فارسی کتاب توحید محمد بن عبدالوهاب است - از جمله اقدامات فکری - فرهنگی او در این زمینه است! محمد حسن جان صاحب سرهندی (م ۱۳۴۹ ق) در کتاب الاصول الاربعه فی تردید الوهابیة پیرامون شخصیت شاه اسماعیل و کتاب وی و حرکت‌های منفی وی گوید: «در



داشته و در حال حاضر نیز وجود دارد. البته در مقابل، اعتقادات و رسوماتی هم وجود داشته و دارد که کاملاً درست و برخاسته از اسلام اصیل و متون دینی – قرآن و روایات و سیره و سنت رسول خدا و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) و فتاوی علمای اعلام – است و احدی هم از بزرگان دین در آن خدشه نکرده است. برپایی نماز جمعه، احترام به پیشوایان دینی – در زمان حیات آنان – و بزرگداشت آرامگاه ملکوتی و منورشان – در زمان ممات آنان – و برپایی مراسم عزاداری ائمه اطهار خصوصاً امام حسین (علیهم السلام) – که روحیه مبارزه با متجاوزان به حقوق اسلام و مسلمانان را در ایشان زنده می‌سازد و عامل مهمی برای حیات و جاودانگی اسلام است و فواید بی‌شمار دیگری هم دارد از جمله آنهاست و با تأمل و نگاهی به قرآن مجید و تاریخ اسلام متوجه می‌شویم که علاوه بر برخی از پیامبران امت‌های گذشته، رهبران و بزرگان شیعه نیز برای افراد مورد علاقه خود به عزاداری پرداخته بودند؛ حتی در برخی از گزارش‌ها نقل شده که رسول خدا (ص) – که از کشته شدن امام حسین (ع) به دست یزیدیان اطلاع داشت – وقتی فداقده ابا عبد الله (ع) را مشاهده فرمود، گریستند. چون اسماء بنت عمیس از سبب گریه پرسش کرد، حضرت فرمود: ای اسماء، پسرم [یعنی امام حسین (ع)] را گروه ستمگر خواهند کشت. خداوند شفاعت را به آنها نرساند.<sup>۱۲</sup>

افزون بر پیشوایان شیعه و علمای اعلام، توده مردم نیز با درک فلسفه عزاداری به آن توجه درخوری داشته، از قرون اولیه اسلام تاکنون هر ساله با برپایی مراسم عزاداری ائمه اطهار خصوصاً امام حسین (ع) به احیاء این سنت نبوی و علوی پرداخته‌اند. اما وقتی افکار افراطی محمد بن عبد الوهاب شایع، و خیز متحجرانه وی علیه مسلمانان مخصوصاً شیعه آغاز شد، بر بسیاری از افراد حتی اندیشمندان و اصلاحگران – تأثیرات منفی و زیانبار زیادی گذارد. سید احمد بارلی، شاه اسماعیل دهلوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و رشید احمد گنگوهی و رشید رضا از آن جمله هستند.<sup>۱۳</sup> به نظر می‌رسد که حاجی شریعت الله و جنبش وی به نام جنبش فرائضی هم متأثر از افکار و عقاید وهابیان بوده است. در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۸، ص ۵۷۸) که از جمله منابع کتاب علمای مجاهد است، می‌خوانیم: «جنبش فرائضی... مستقیماً به وهابیت حجاز مربوط می‌شد.» دکتر عبد المنعم حنفی نیز در کتاب موسوعة الفرق والجماعات (ص ۵۰۴) گوید: «الفرائضیة حركة اصلاحیة واسعة قامت فی الهند و ترجع الی تعالیم محمد بن عبد الوهاب السنیة» از آنجایی که حاجی شریعت الله حدود

آنگاه مؤلف علامه به ذکر عقاید و افکار امثال شاه اسماعیل دهلوی در کتاب تقویت ایمان پرداخته، مثال‌هایی بدین ترتیب زده است. وی به نقل از کتاب تقویت ایمان درباره عدم حیات رسول الله (ص) در عالم برزخ با این تعبیر زشت گوید: «آن حضرت (ص) در قبر حیات ندارد، بلکه مرد و خاک شد.» و در دنباله بدین صورت از مطالب کتاب تقویت ایمان و دیگر کتاب‌های وهابی مسلکان یاد کرده است: «سفر به قبر محمد (ص) و مشاهده او و مساجد او، سفر به قبر نبی یا ولی و دیگر بتان و غیرها شرک اکبرست. (تقویة الایمان، ص ۶۳ و کتاب التوحید، محمد بن عبد الوهاب، ص ۱۳۳).»؛ «خیال کردن آن حضرت (ص) در نماز بدتر از خیال گاو و خراست» (صراط مستقیم، ص ۹۳، مؤلفه: اسماعیل [یعنی مؤلف کتاب صراط مستقیم شاه اسماعیل دهلوی است.])، «اولیا و انبیا بیکارند» (تقویة الایمان، ص ۲۹)؛ «انبیا و اولیا هیچ قدرت ندارند و نه می‌شنوند [یعنی نمی‌شنوند] (تقویة الایمان ص ۲۳ و ۲۹).» (نظیر او (ع) [یعنی نظیر پیامبر (ص)] دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است.» (تقویة الایمان، ص ۳۰)؛ «در وقت ضرورت، پیغمبران و شهیدان و فرشتگان را ندا کردن، شرک است» (تقویة الایمان، ص ۵)؛ «انبیا و اولیا را شفیع خود دانستن شرک است.» (تقویة الایمان، ص ۶)؛ «در پیش روضه آن حضرت به طریق تعظیم استادان [یعنی ایستادن]، شرک است.» (تقویة الایمان، ص ۲۳)»<sup>۱۱</sup>

شاه اسماعیل چنین افکار و عقایدی داشت. با این حال چگونه می‌توان از او به عنوان عالم مجاهد و شهید یاد کرد (ص ۲۱۴ و ۲۱۵)؟! و اصولاً آیا می‌توان او را جزو علمای مجاهد برشمرد و از او الگوبرداری کرده به عنوان مقتدا و نمونه معرفی کرد؟! جالب آن است که احمد رضا بریلوی – بنیانگذار مکتب بریلوی که آقای رجیبی از او طی صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۸ یاد کرده – نیز «اسماعیل دهلوی را طاغیة النجیة و کتاب او را کفریات می‌شمرد.»

■ طی صفحات ۱۶۵ تا ۱۶۷ پیرامون حاجی شریعت الله و نهضت وی سخن به میان آمده، در پایان، این جمع بندی ارائه شده است: «حاجی شریعت الله نخستین مبلغ بنگالی است [بود] که بر ضد موهومات و باورهای نادرستی که در میان مسلمانان رواج یافته بود، ایستاد... (ص ۱۶۷).

نقد: ما اذعان داریم که در عصر حاجی شریعت الله در میان مسلمانان بنگالی موهومات و خرافات وجود دارد و در حال حاضر نیز وجود دارد. فراتر اینکه از دیرباز در میان بیشتر مسلمانان جهان اسلام خصوصاً توده مسلمان که با درس و بحث و مطالعه و تحقیق سروکاری ندارند مسائل خرافی وجود

تحفه اثنی عشریه مطرح شده است، بپردازیم؛ در صفحه ۳۸۳ و ۳۸۴ گوید: «دانستیم که این مذهب [شیعه اثناعشری] اختراعی و ابتداعی است نه مأخوذ از خاندان نبوت». نیز گوید: «مذهب شیعه با مذاهب فرق خمسة کفار که پنج است: یهود و نصرانی و صابئین و مجوس و هندو... هم در اصول و هم در فروع، بسیار مشابهت دارد... امامت را مخصوص به اولاد حضرت امام حسین (ع) دانستن، مشابه قول یهود است که [می گویند] نبوت مخصوص به اولاد حضرت اسحاق است... و وقوع سه طلاق را دفعه منکر شدن، بعینه قول یهود است... یهودیان می گویند که هر که سعی کند در ایداء و قتل مسلمانی، چنین و چنان ثواب دارد، امامیه نیز سعی را در قتل اهل سنت برابر عبادت هفتاد ساله قرار داده اند. صابئین جمیع کواکب را فاعل و مختار و خالق سفلیات انگارند و روافض [یعنی شیعیان] نیز جمیع حیوانات را خالق دانند... هندو، برهنه [گی] در حالت عبادت [را] مستحب دانند، و روافض نیز نماز و طواف را برهنه جاز شمارند...»

آیا از چنین شخصیتی می توان تحت عنوان «سراج الهند» (چراغ هند) و «حجت الله»، از بزرگ ترین محدثان، فقها و علمای هند (ص ۲۱۷) و کسی که «نوشته های او برای دانشمندان و عالمان حجت بود» (ص ۲۱۹) و امثال آن چون «تیزهوشی» «یگانه روزگار»، «سرآمد همه علمای هند» و امثال آن یاد کرد و آیا شایسته است کتاب علمای مجاهد را به یاد و نام او و موضعگیری هایش - که در واقع موضعگیری هایی علیه قرآن مجید و تعالیم رسول خدا و اهل بیت او بوده است - مزین کرد؟!

■ ذیل ترجمه سندی، عبیدالله گوید: «شیخ عبیدالله... هوشی سرشار و بینشی درست داشت.» (ص ۲۴۶) نقد: اگر مبادی و مقدمات تفکر انسان صحیح باشد، نتیجه و ماحصل آن نیز صحیح خواهد بود، ولی چون عبیدالله سندی متأثر از ولی الله دهلوی بود، به طبع در افکار و اندیشه هایش تعصبات شدیدی بسان وهابیان یا همسو با آنها راه یافته بود. مؤلف پیرامون عشق زیاد عبیدالله به ولی الله گوید: «او به شیخ الاسلام ولی الله دهلوی ارادتی مفرط داشت و به کتاب ها و پژوهش های او عشق می ورزید و هیچ یک از حکیمان مسلمان و علمای بزرگ را با او برابر نمی دانست.» (ص ۲۴۶). از اینها گذشته عبیدالله «معتقد بود که باید خط و الفبای لاتینی جایگزین خط و الفبای عربی و سانسکریت گردد. هم چنین پوشیدن لباس های سبک اروپایی را توصیه می کرد تا مبادا جامعه هندی که بیشتر سیمای هندویی داشت، به عنوان لباس ملی فراگیر شود.» جالب اینکه «او این

بیست سال در حجاز می زیسته، برخی چون «تیلر» هم اعتقاد داشته اند که او از وهابیت بسیار تأثیر پذیرفته بود. در متن کتاب در این باره آمده است: «به گفته تیلر او در مکه از نهضت وهابی بسیار اثر پذیرفت» (ص ۱۶۵). به هر سو - چه بپذیریم که حاجی شریعت الله از دعوتگران وهابیت بوده یا جنبش وی شباهت هایی به آن داشته، چون دیدگاه های افراطی و تندرویانة شدیدی علیه شیعیان و رویکردهای نظری - عملی آنان داشته است، شخصیتی منفی به شمار می آید.

جالب اینکه در متن علمای مجاهد از حرکت های افراطی و وهابی گونه وی این گونه یاد شده است: «... حاجی شریعت الله... با تعصب و سختگیری تمام، برضد تقدیس و احترام به مراقد اولیا و بزرگان، تعزیه داری سید الشهداء (ع)... قیام کرد و... انجام نماز جمعه را ممنوع ساخت.» (ص ۱۶۶) و با این حال مؤلف از او این گونه در صدر ترجمه اش یاد کرده است: «از علمای بزرگ و مجاهد شبه قاره هند!»

■ ذیل صفحات ۲۱۷-۲۱۹ از دهلوی، عبدالعزیز یاد کرده، گفته است: «شیخ عبدالعزیز در فضل و آداب و دانش... یگانه روزگار بود. او... سرآمد همه علمای هند شد... در عرصه مباحثه و مناظره چنان توانا بود که با هر کس به بحث می نشست، بر او فائق می آمد... نوشته های او برای دانشمندان و عالمان حجت بود.» (ص ۲۱۸ و ۲۱۹).

نقد: شاه عبدالعزیز دهلوی کیست؟ وی یک وهابی مسلک بود یا افکار و عقایدش شدیداً با آنها همسو بود. برای همین «با احساس خطر از رشد و گسترش تشیع در هند، علیه شیعه موضعگیری کرد و حتی شدیدتر از پدرش (شاه ولی الله دهلوی [که درباره اش سخن گفتیم]) و بیش از همه در جدال های شیعه و سنی در هند نقش داشت. و اساساً این جدال ها با نام او همراه شد. او کتابی به نام تحفه اثنی عشریه در رد تشیع نوشت و طی آن با تکرار سخنان جدال آمیز گذشتگان، عقاید و آرای شیعه و به ویژه شیعه اثنی عشری را در اصول و فروع، اخلاق و آداب و عقاید و اعمالشان با لحنی نادرست و برخلاف آداب سنن مناظره، مورد حمله و اعتراض قرار داد [به نحوی که حتی با بازکردن بابی با عنوان مکاید شیعه ۱۰۷ کید و حيله برای شیعه برشمرد] آثار زیانبار این موضع گیری به قدری زیاد بود که مورد بهره برداری سیاسی میان انگلیسی ها قرار گرفت که عبدالعزیز علیه آنها فتوا داده بود و حتی با توطئه مشترک استعمار و ایادی آن، این کتاب به طرق مختلف چاپ و تکثیر شد. و علاوه بر هند در سایر بلاد اسلامی نیز منتشر گردید.» (ص ۲۱۸ و ۲۱۹، علمای مجاهد).

بجاست در اینجا به نقل پاره ای از مطالبی که در کتاب

پیشنهادها را تنها راه حفاظت مسلمانان از سیطره فکری و فرهنگی هندوان می‌دانست.»

آیا از چنین فردی که بسان رضاخان و آتانورک و غر بزده‌هایی چون ملک‌خان می‌اندیشیده، شایسته است تحت عنوان «عالم نام‌آور مجاهد» یاد شود؟!<sup>۱۴</sup> شگفت و عجیب آن که «عبیدالله سندی از گاندی - پیشوای بزرگ هند - سخت انتقاد می‌کرد و او را خطری بزرگ برای هویت اسلامی مسلمانان می‌دانست.» در حالی که می‌دانیم گاندی هر چند مسلمان نبود اما عامل بزرگی برای وحدت هندوها با مسلمانان بود و معتقد بود وحدت با مسلمانان هزاران بار ارزشمندتر از پیوند با دولت بریتانیاست.<sup>۱۵</sup> و چنانکه مشخص است گاندی فعالیت‌های زیادی برای استقلال هندوستان کرد.

#### ۶. متمهدیان و مدعیان بابت و سفارت

هر چند می‌بایست این مبحث را ذیل عنوان پنجم مطرح می‌کردیم ولی نظر به اهمیت ویژه‌ای که دارد، تحت عنوانی جداگانه آوردیم، به هر رو در کتاب علمای مجاهد از تعدادی از افراد که ادعای مهدویت یا بابت داشته یا جنبش‌هایی که رهبران آغازین‌شان این‌گونه بوده‌اند، سخن به میان آمده، آنان نیز در زمره علمای مجاهد قرار گرفته‌اند که در ذیل مورد اشاره قرار می‌گیرند. در این قسمت از اعترافات آقای رجبی پیرامون افکار و عقاید انحرافی آنها بهره می‌جوییم و در صورت نیاز به منابع دیگر نیز رجوع می‌کنیم:

□ درباره ابن محلی، ابوالعباس احمد و به تعبیر صحیح ابن ابی محلی - گوید: «ابن محلی چون خود را مورد قبول مردم یافت، به سوی جنوب مغرب رفت و مردم دعوت او را برای پاکسازی از مفاسد و بدعت‌ها پذیرفتند. دیری نپایید که وی مدعی شد همان مهدی موعود است.» (ص ۲۵)

عبدالله صالح سفیان در کتاب المهدویة جدل الانسان و الانتظار نیز به اینکه ابن ابی محلی ادعای مهدویت داشته، صحه گذارده و از آن به عنوان فتنه‌ای یاد کرده، گوید: «... ان المهدویة التي احدثها الفقيه ابن محلی... کانت فتنة اکثر منها ثورة...»<sup>۱۶</sup>

□ ذیل ترجمه «دن فودیو، عثمان» «معروف به ابن فودی»<sup>۱۷</sup> گوید: «بسیاری از مردم، او را مهدی موعود می‌دانستند که برای تحقق پیشگویی‌های مورد قبول عامه آمده است. اما او این را انکار می‌کرد؛ هر چند خود را «مجدد» قرن می‌خواند و تلویحاً تأکید می‌کرد که آخرین مجدد است و پس از او حضرت مهدی (عج) خواهد آمد.» (ص ۲۱۰)

آقای فقیهی در کتاب وهابیان گوید: «از نخستین کسانی

که تحت تأثیر دعوت وهابی قرار گرفت و در راه انتشار آن از خارج از نجد و حجاز کوشید، مردی به نام شیخ عثمان دان فودیو... بود که پس از تشریف به حج و گردن نهادن به مذهب وهابی و فراگرفتن تعالیم آن به بلاد خود بازگشت و به نشر تعالیم مزبور و جنگ با بدعت‌هایی که به گمان او میان قبایل سودان رواج داشت، برداشت. از جمله سخنان عثمان این بود که درود فرستادن بروح میت و بزرگداشت اولیایی که از جهان رفته‌اند، جایز نیست. وی هم چنین تمجیدی را که پیغمبر از خود کرده، مورد انکار قرار می‌داد.» (ص ۴۰۶ و ۴۰۷)

سخنان فوق و دست‌کم آن اندازه که در متن علمای مجاهد پیرامون ادعاهای عثمان در قبال مهدویت آمده، کافی بود که آقای رجبی در طرح نام وی به عنوان «از بزرگترین رهبران مجاهد آفریقا» با احتیاط بیشتری برخورد می‌کرد؛ یا از او به علت نقاط منفی‌اش - یاد نمی‌کرد و یا به نقد و تحلیل گفته‌های کسانی که او را به انحراف از مسأله مهدویت نسبت داده‌اند، می‌پرداخت. ولی همچنان که متذکر شدیم، در کتاب علمای مجاهد، تحلیلی از سوی مؤلف در هیچ مقاله‌ای دیده نمی‌شود، یعنی تا جایی که نگارنده متوجه شد، ایشان از خود در ذیل مقاله‌ها تحلیلی ارائه نکرده است.

□ در صفحه ۲۴۷ تا ۲۴۸ از احمد شریف سنوسی و جنبش سنوسی یاد کرده است. مؤلف در این باره باتوجه به دو مأخذ خود (یعنی جنبش‌های اسلامی معاصر و المعجم العسکری الموسوعی) گوید: «سنوسی، احمد شریف، از بزرگان و رهبران طریقت سنوسی لیبی... وی به سال ۱۲۹۰ هـ. / ۱۸۷۳ م. در جنوب لیبی متولد شد و فرزند محمد مهدی و نوه سید محمد مؤسس سنوسی بود... پس از پدرش رهبری مبارزات ضد استعماری سنوسی‌ها و مردم مسلمان لیبی را برعهده گرفت...».

نقد: برخی از محققان چون احمد امین بر این باورند که مؤسس سنوسی یعنی محمد بن علی سنوسی بعد از تشریف به مکه معظمه و اطلاع از طریقه وهابیت، در سلک آن درآمد و بعد از بازگشت به الجزایر مبشر دعوی وهابیت شد و طریقه خاصی را تأسیس کرد.<sup>۱۸</sup> فرزند محمد بن علی به نام سید محمد مهدی پور پدر احمد شریف سنوسی از جمله مدعیان مهدویت بود. حمید عنایت در این باره گوید: «محمد [مهدی] پسر [سید محمد] سنوسی دعوی مهدویت کرد.»<sup>۱۹</sup> بستانی در دایرة المعارف خود به عنوان «قیل» گوید که محمد بن علی سنوسی (پدر محمد مهدی) به شاگردان خویش فرزندش را به عنوان «مهدی منتظر» معرفی کرد. بستانی بعد از تردید در صحت این قول گوید: اما شکی نیست که اهل بادیه محمد مهدی را «مهدی منتظر» می‌دانستند و با بی‌صبری در انتظار

– «محمد احمد همانند رهبر سنوسی دعوی مهدویت را... مطرح کرد. مؤلفان تاریخ سودان بعد از اسلام در اشاره به داعیه‌های اصلاح طلبانه محمد احمد... می‌نویسند: «او مدعی مقامی یگانه برای خود بود که در سه عنوان همراه با نامش انعکاس داشت: امام، جانشین رسول خدا و مهدی موعود...» گویا او پس از ادعای مهدویت به تمام شخصیت‌های مذهبی و رؤسای قبایل نامه نوشت و اظهار داشت که چگونه پیامبر در یک رؤیا به او گفته است که وی مهدی موعود است... حتی این سخن صریح و قاطع از او نقل شده است که «هرکس او را به عنوان مهدی نپذیرد، کافر است». این داعیه بهانه‌های کافی را به دست تشکیلات مذهبی رسمی در مصر و عثمانی و علمای سوء مورد تهاجم وی داد. سلطان عبدالحمید عثمانی اعلامیه‌ای کثیرالانتشار بر ضد او منتشر کرد و علمای الازهر نیز فتوایی در همین زمینه صادر و منتشر کردند و بعضی از علمای سودان از جمله شیخ احمد الازهری بن اسماعیل مفتی غرب سودان رساله‌هایی در رد ادعای مهدویت او نوشتند. مهدی در پاسخ به این حملات تبلیغاتی، ارائه استدلال عقلی و منطقی درباره ادعاهای خود را بی معنا دانست. زیرا به نظری علم و اعتقاد او نتیجه الهام خدا و پیغمبر بود...» (ص ۲۶۲ و ۲۶۳).

آقای موثقی به صورت احتمالی غیربعید درباره منشأ ادعای مهدویت سودانی گوید: «بعید نیست که عبدالله [تعایشی] خلیفه و جانشین مهدی، در انحراف اندیشه‌های رهبری جنبش به سوی ادعای مهدویت نقش مؤثری داشته... حتی یک بار فردی دیگر را به همین عنوان [یعنی مهدویت] ترغیب کرده بود که او نپذیرفت تا اینکه به محمد احمد روی آورد.» (ص ۲۶۳)

از سخنان دیگری که آقای موثقی اظهار داشته، معلوم می‌شود ایشان به نظر قاطعی درباره ادعای مهدویت سودانی نرسیده است. نامبرده گوید: «قضاوت قطعی و نهایی در این باره نیازمند دسترسی مستقیم به اسناد و مدارک مربوط است.»<sup>۲۲</sup> به نظر ما نظر نهایی ایشان با برخی از تعبیرهایی که نامبرده از مهدی سودانی نقل کرده، تعارض آشکاری دارد. به هر سو جمع کثیری معتقدند او از جمله مدعیان مهدویت بود. محقق علامه باقر شریف قرشی در این باره گوید: «مهدی سودانی به مردم بشارت می‌داد که او امام مهدی است و مردم را از ستم ترک‌ها نجات می‌دهد...»

او نشریاتی بین مردم سودان پخش کرد و آنان را به سوی خود دعوت نمود... یکی از آن منشورات این است: «... دوستانم، همچنان که خدا در ازل قضا کرده [حکم کرده]،

قیامش به سر می‌برند.»<sup>۲۰</sup>

افزون بر این طبق سخن دکتر عبدالمنعم حنفی پیروان محمد مهدی می‌گفتند که او از پیامبر (ص) تلقی می‌کرد و محمد مهدی خودش می‌گفت که از سوی پیامبر (ص) مأموریت دارد.<sup>۲۱</sup>

احمد شریف فرزند چنین شخصیت معلوم و دستکم مشکوک الحالی است و مؤلف کتاب علمای مجاهد می‌بایست از طرح سنوسی‌ها به عنوان علمای مجاهد در قالب برخی از رهبران آن چون احمد شریف سنوسی خودداری می‌کرد و لااقل به نقد مواضع و اعتقادات و ادعاهای منفی آنها می‌پرداخت و اگر رهبران این جنبش را پیراسته از مواضع و اعتقادات منفی می‌دانست، به نقد نسبت‌های ناروای نویسندگان دست می‌زد. □ در ص ۲۴۸ تا ۲۵۱ درباره شخصی به نام محمد احمد بن عبدالله معروف به مهدی سودانی سخن گفته است. آن بخش از مطالب این مقاله که در ارتباط با ادعای مهدویت اوست، به قرار ذیل است: در اوایل مقاله گوید: «محمد احمد در اوت ۱۸۸۱ م. به عنوان امام و رهبر و به روایتی مهدی موعود، مردم سودان را به قیام فراخواند.» (ص ۲۴۸) در اواخر مقاله گوید: «محمد احمد سودانی با مشاهده انحطاط اخلاقی و اجتماعی، فساد و تباهی و ضعف و پراکندگی مسلمانان سودان و بی‌عدالتی و ظلمی که از سوی حکام مصری... گریبانگیر مردم شده بود، به جهاد و قیام مسلحانه دست زد... برای دستیابی به این اهداف، محمد احمد دعوی مهدویت را مطرح کرد که زمینه و سابقه طولانی در آفریقا داشت... اما بیش از همه به نظر می‌رسد محمد احمد خود را «متمهدی» می‌دانسته و هم خودش و هم جانشینانش – عبدالله [تعایشی] و پیروان‌شان – از منتظران ظهور حضرت مهدی (عج) بودند.» (ص ۲۵)

نقد: مؤلف بیشتر به این نظر متمایل است که مهدی سودانی و جانشینان او از منتظران امام زمان (ع) بودند و هیچ یک از آنها ادعای مهدویت نداشتند، ولی بسیاری از منابع خلاف این مطلب را نقل کرده‌اند. از جمله آنها مأخذ اصلی مؤلف در نگارش مقاله او به نام «جنبش‌های اسلامی معاصر» است که ایشان به تلخیص ناپخته آن – لااقل در قسمت‌هایی – دست زده است. برای روشن شدن این مدعا و آگاهی از نظریات آقای موثقی درباره مهدویت سودانی به نقل پاره‌ای از عبارت‌های آن می‌پردازیم:

– «گویا او در ابتدای طرح علنی و عمومی دعوتش در اوت ۱۸۸۱ م. و به هنگام ماه رمضان اعلام کرده بود که وی همان مهدی موعود است و از آسمان به زمین آمده است تا دین حقیقی را برقرار کند.» (ص ۲۶۱)

کتاب علمای مجاهد به عنوان رهبر بزرگ ضد استعمار مطرح می‌شد، زیرا در منطق اسلام هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند و برای رسیدن به اهداف بلند و استراتژیک نمی‌توان از مقدسات مردم آن هم مهدویت که عاملی کلیدی و قوی برای برپایی جنبش است مایه گذاشت. قوی بودن عامل مهدویت برای ایجاد جنبش و قیام علیه استعمارگران بر کسانی چون «دارمستتر» - خاورشناس و زبان‌دان فرانسوی عصر سودانی هم مخفی نمانده بود. وی که تصمیم داشت اعتقاد به مهدویت را در قالب هر کس که باشد در بین توده‌ها سست کند، طی سخنانی که به فلسفه ادعای مهدویت از سوی متمدیان اشاره دارد گفت: «در این دنیا به ویژه در جهان اسلام، تاریخ با چنان وضع غریبی تکرار می‌شود که اگر سرگذشت متمدنی‌های گذشته را برای شما نقل کنند، مثل این است که تاریخ ماضی و حال و آینده مهدی امروزی [یعنی مهدی سودانی] را بیان کرده باشند. متمدنی امروزی در نوع خود، نمونه نخستین نیست که ظهور کرده است و مسلماً آخرین نفر هم نخواهد بود. مدعیان مهدویت بسیار بوده‌اند و بعد از او نیز خواهند بود. تاریخ و نفوذ سحر آسای این مردمان [یعنی مدعیان مهدویت] و نوید دادن و کامیابی آنان و نومیدی [ای] که ناچار در آخر کار رخ می‌دهد، مکرر در اسلام صورت گرفته و بعد از این هم صورت خواهد گرفت. ظهور مهدی را از نخستین ایام پیدایش اسلام انتظار داشته‌اند و تا زمانی که یک نفر مسلمان باقی باشد، مهدی‌ها ظهور خواهند کرد.»<sup>۲۹</sup>

از آنجایی که اساس و پایه جنبش مهدیون - به رهبری سودانی - مورد رضایت خدا و پیامبر او نبوده پیروان و شاگردان او هم که مبلغان دعوت او بودند، چهره‌های مثبتی به شمار نمی‌آیند. بنابراین باید کارگزاران او را نیز در زمره اصحاب جمل؛ و گمراهی به شمار آورد کسانی چون عبدالله تعایشی - که پیشتر گفتیم بعید نیست در ادعای مهدویت سودانی نقش اصلی را بازی کرده است - و عثمان دقنه. ولی متأسفانه هر دو تحت عنوان رهبر مجاهد سودان یا از مجاهدان بزرگ سودان یاد شده‌اند.

#### ۷. سه شهید

مؤلف درباره نحوه مرگ آقا زاده خراسانی، میرزا محمد گوید: «در ۱۳ ذی قعدة ۱۳۵۶ ق / ۲۶ دی ۱۳۱۶ به دنبال یک بیماری و بر اثر تزریق نوعی آمپول مشکوک درگذشت.» (ص ۱۷ و ۱۸). علت مرگ آقا زاده خراسانی بیماری و تزریق یک نوع آمپول دانسته شده که چندان دقیق و کامل نیست. زیرا طبق گفته همسر آن مرحوم، آقا زاده خراسانی هیچ‌گونه کسالت قبلی

بر این بنده حقیرش خلافت کبرای خدا و رسول را عنایت کرده است. و سید کاینات مرا خبر داده که من مهدی منتظر هستم و مرا در حضور خلفای چهارگانه روی تخت نشانده است... و خدا مرا با فرشتگان و اولیایش - زنده‌ها و مرده‌ها - از زمان آدم تا زمان ما تأیید کرده است... سید کاینات مرا خبر داد. که خدا علامت مهدویت را در من قرار داده است. و آن خالی است که روی راست صورتم می‌باشد. و هم چنین علامت دیگری قرار داده است و او آن است که در وقت جنگ، پرچمی از نور که به وسیله عزرائیل حمل می‌شود، در کنار من قرار می‌گیرد و به آن، یارانم ثابت قدم می‌شوند. و رعب در دل‌های دشمنانم می‌افتد و هر کس که با عداوت، با من برخورد کند، خدا او را ذلیل می‌کند... پیغمبر - ص - به من گفته است که تو از نور دل من آفریده شده‌ای. پس هر کس که سعادتت دارد، تصدیق می‌کند که من مهدی منتظر هستم... از آنجایی که... مهدویت را خداوند برای بنده حقیر ذلیل، محمد مهدی فرزند عبدالله اراده کرده است، پس باید آن را تصدیق کرد...»<sup>۲۳</sup>

آقای نجفی در این باره گوید: «... او در ژوئن ۱۸۸۱ م. از جزیره ابادر نیل سفید نامه‌هایی را برای اعیان سودان فرستاد و خبر داد که مهدی موعود و رهبر الهی و برگزیده خداوند در آخر الزمان است تا هنگامی که سراسر زمین را بیداد و ستم فرا گرفت، آن را پراز عدل و داد کند...»<sup>۲۴</sup>

رادولف پیترز گوید: «... محمد احمد... یکی از روحانیان اسلامی که در سال ۱۸۸۱ م. ادعا کرد مهدی موعود است... این سخن مهدی قاطعیت جنبش او را بیان می‌کند: «هر کس او را به عنوان مهدی نپذیرد، کافر است.»<sup>۲۵</sup> از گفته سید جمال الدین اسدآبادی هم می‌توان فهمید که او می‌دانست مهدی سودانی ادعای مهدویت داشت.<sup>۲۶</sup> آقای هاشمی شهیدی گوید: «در سال ۱۲۹۷ هجری قمری درویشی جوان به نام محمد احمد بن عبدالله... خود را مهدی منتظر خواند...»<sup>۲۷</sup>

دکتر عبدالمنعم حنفی می‌نویسد: امثال طریقه مهدیه در سودان به امامی که در آخر زمان خروج می‌کند و در زمین قسط و عدل می‌گستراند آن گونه که ظلم و جور آن را فرا گرفته، معتقد بودند. مهدی سودانی توقع داشت که این مهدی، علوی یا صوفی یا علوی صوفی باشد و معتقد بود او همان منتظری است که شریعت نبوی را به عهد سابقش بازمی‌گرداند.<sup>۲۸</sup> نظیر سخنان فوق که به صراحت یا اشاره به ادعای مهدویت سودانی می‌پردازد، کم نیست و با توجه به آنها می‌توان تعیین کرد که ادعای مهدویت او قطعی بوده و برای همین می‌توان فهمید که او شخصیتی بسیار گمراه و کذاب بود. بنابراین نمی‌بایست در

۴. همان، ص ۱۶۸.
- \* ر. ک: جنبش های اسلامی معاصر، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
۵. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۵۷۷.
۶. در این باره بعداً توضیح داده می شود.
۷. زعماء الاصلاح، احمد امین، ص ۲۱ و ۱۲۶.
۸. همان، ص ۲۱.
۹. وهابیان، فقیهی، ص ۴۰۲.
۱۰. تاریخ تازه نوای معارک، شکاری پور، ص ۲۳۴. البته شکاری پور این نظر را قبول ندارد، فقط به نقل از دیگران آن را عنوان کرده است.
۱۱. الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة، ص ۲ تا ۵.
۱۲. پاسخ به شبهات عزاداری، رجیبی، ص ۴۳ به بعد.
۱۳. وهابیان، ص ۴۰۲ و ۴۰۳؛ الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة، ص ۱؛ سرآغاز نواندیشی معاصر، مقصود فراستخواه، ص ۱۳۰ و ۱۹۵؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۹؛ موسوعة الفرق و الجماعات، عبدالمنعم حنفی، ص ۵۰۴.
۱۴. علمای مجاهد، آغاز ترجمه وی، ص ۲۴۴.
۱۵. جنبش های اسلامی معاصر، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.
۱۶. المهدویة جدل الانسان و الانتظار، عبدالله صالح سفیان، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.
۱۷. من مؤلفات الشيخ عثمان بن فودی، به کوشش نجفعلی میرزایی، ص ۱۱۳.
۱۸. زعماء الاصلاح، ص ۲۱.
۱۹. سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۸.
۲۰. دایرة المعارف بستانی، ج ۱۰، ص ۱۴۸.
۲۱. الموسوعة الصوفیة، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.
۲۲. جنبش های اسلامی معاصر، ص ۲۶۴.
۲۳. زندگانی خاتم الاوصیاء امام مهدی (عج)، باقر شریف قرشی، ترجمه اسلامی، ص ۱۵۶ به بعد.
۲۴. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، ج ۳، ص ۱۳۷.
۲۵. اسلام و استعمار، رادولف پیترز، ترجمه خرقانی، ص ۸۵ و ۸۷.
۲۶. سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۰۲.
۲۷. ظهور حضرت مهدی، سیداسدالله هاشمی شهیدی، ص ۱۸۲.
۲۸. الموسوعة الصوفیة، ص ۹۷۰ و ۹۷۱.
۲۹. مهدی، دارمستتر، ترجمه جهانسوز، ص ۳ و ۴.
۳۰. مجله البصائر، ش ۲۶، ص ۱۲۶.
۳۱. در تفصیل این ماجرا بنگرید به «حکایت کشف حجاب» ص ۱۱۴-۱۱۷.
۳۲. تفصیل این حادثه در کتاب الامام القائد، ص ۱۲ و ۱۳ نقل شده است.

نداشت و مرگ ایشان در پی تزریق آمپولی بوده که توسط احمدی جلاد صورت گرفته بود. امام خمینی نیز در جایی تصریح فرمودند که ایشان را کشتند.<sup>۳۰</sup>

مؤلف درباره وفات آیت الله محمد مهدی خالصی گوید: «وی در ۱۲ رمضان ۱۳۴۳ ق در مشهد مقدس درگذشت.» (ص ۱۸۷)، ولی طبق مطلبی که مرکز اسناد امام خالصی منتشر کرده است، محمد مهدی خالصی به مرگ عادی - یعنی سکنه که البته آقای رجیبی به آن هم اشاره نکرده است - از دنیا نرفت بلکه ایشان به وسیله زهر و به دست مزدور مشترک کنسول گری انگلیس در مشهد و فرمانده ارتش خراسان به شهادت رسید. فرزند آن شهید به نام محمد خالصی زاده در این باره طی نامه ای به احمد قوام - نخست وزیر وقت ایران - چنین گوید: در خوراک سحری روز دوازدهم ماه مبارک رمضان ۱۳۴۳ پدرم زهر گذاشته بودند. و در نتیجه خوردن آن، پدرم تمام روز را پریشان بود و چون اذان مغرب در مسجد گوهرشاد گفته شد، پدرم در حالی که از نهایت اضطراب بود، نماز گزارد. چون به نماز ایستاد، زهر بر او غالب شد و در محراب به زمین افتاد. پرسیدم چه شد؟ فرمود: این اثر دوایی است که برایم آوردند.<sup>۳۱</sup>

□ مؤلف درباره وفات میرزا محمد تقی شیرازی گوید: «وی در ۱۳ ذی حجه ۱۳۳۸ ق در هشتاد سالگی در حساس ترین و بحرانی ترین دوران انقلاب، در کربلا درگذشت.» (ص ۴۹۵)

ولی طبق فرمایش آیت الله سید مرتضی طباطبایی میرزا توسط برخی از نوکران انگلیس که تظاهر به دیانت و تقدس می نمود و به حرفه عطاری مشغول بود، مسموم شد و به شهادت رسید.<sup>۳۲</sup>

## پانویس ها:

- \* این آمار مربوط به شهریور ۱۳۸۲ و از سوی ستاد برگزاری مراسم شهدای روحانی دامغان منتشر گشته و ناشر متذکر این نکته شده است که «آمار کامل تر بعد از تحقیقات میدانی در استان ها و شهرستان ها و بخش ها ارائه خواهد شد.» یعنی تعداد شهدای روحانی احتمالاً بیش از رقم گزارش شده می باشد.
۱. جنبش های اسلامی معاصر، سید احمد موثقی، ص ۱۸۸ به بعد.
- ذیل عنوان پنجم «نقد و نظر» توضیح کافی درباره شاه ولی الله دهلوی ارائه می شود.
- \* در قسمت چهارم هم اشاراتی به آنها داشته ایم.
۲. الامام الصادق (ع) و المذاهب الاربعة، اسد حیدر، ج ۱، ص ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۶.
۳. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، موسی نجفی، ج ۳، ص ۱۶۷.